



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ (۲۰) وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ (۲۱)﴾

بهانه‌ای که مشکران حجاز داشتند این بود که قرآن کریم را معجزه تلقی نمی‌کردند و مرتب پیشنهاد معجزات تازه را طرح می‌کردند از اینکه با فعل مضارع که مفید استمرار است یاد شد معلوم می‌شود که این حرف را مکرر ذکر می‌کردند و يقولون اینچنین با اینکه قبلاً برایشان روشن شد که قرآن کریم از چند جهت معجزه است گاهی تکلم معجزه است ولو کلام معجزه نباشد نظیر آنچه که وجود مبارک حضرت مسیح (ع) گفت ﴿قال إني عبد الله آتاني الكتاب و جعلني نبياً﴾^۱ این سخن طوری نیست که دیگران از گفتن مثل او عاجز باشند ولی گفتن يك كودك در گهواره معجزه است خود تکلم معجزه است و آنها هم استدلالشان این بود که ﴿كيف تكلم من كان في المهد صبياً﴾^۲ گاهی گذشته از اینکه تکلم معجزه است کلام هم معجزه است مثل اینکه اخبار به غیب باشد یا مشتمل بر معارفی باشد که خارج از دست بشری است و همچنین از نظر فصاحت و بلاغت بی نظیر باشد و امثال ذلك قرآن کریم هم از جهت تکلم معجزه است و هم از نظر کلام از جهت تلکم معجزه است برای اینکه يك امی يك چنین کتاب عظیمی بیاورد معجزه است از جهت کلام معجزه است برای اینکه مشتمل بر علوم غیبی است از يك سو

معارف بلند است که در دسترس افراد عادی نیست از سوی دیگر مشتمل بر فنون ادب از نظر فصاحت و بلاغت بی نظیر است از سوی سوم و مانند آن آنها طبق آیه ۱۵ و ۱۶ همین سوره مبارکه یونس پیشنهاد تبدیل و تغییر دادند وجود مبارك پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم فرمود این چون معجزه و کلام الهی است و من وظیفه‌ای جز حفظ و رساندن آن ندارم و حق هیچگونه تغییر ندارم این کلام من نیست ﴿ما يكون لي أن أبدله من تلقاء نفسي إن أتبع إلا ما يوحى إلي﴾ بنابراین از این جهت که هر گونه تغییر و تبدیل را از بین برد و خود را تابع وحی معرفی کرد و آن را کلام الهی معرفی کرد و من در برابر آن ساکت شدم آنجا حجت بالغ بر نبوت آن حضرت تثبیت شده است.

دوباره در کنار این همه معجزات قرآن کریم مرتب پیشنهاد معجزات تازه تر می دادند ﴿و يقولون لولا أنزل عليه آية من ربه﴾ این سبک که با فعل مضارع یاد شده است و نشانه استمرار این پیشنهاد است نشان می دهد که در موارد دیگری هم این پیشنهاد مطرح شده در سوره مبارکه اسراء و قصص نمونه هایش در بحث دیروز گذشت اما آنچه در این نوبت مطرح است آیات سوره مبارکه فرقان است در سوره مبارکه فرقان آیه ۷ به بعد این است ﴿و قالوا ما لهذا الرسول يأكل الطعام و مishi في الأسواق لولا أنزل إليه ملك فيكون معه نذيراً﴾ چرا فرشته ای با او نمی آید که با او همکاری کند و منذر و مبشر و مانند آن باشد ﴿أو يلقى إليه كنز﴾ و یا او از راه غیبی صاحب گنج نمی شود تا مشکلات زیر مجموعه خودش را حل کند ﴿أو تكون له جنة يأكل منها﴾ چرا از جانب غیب صاحب باغی نمی شود که از آن راه روزی خود را تأمین کند ﴿و قال الظالمون إن تتبعون إلا رجلاً مسحوراً﴾ گفتند این پس نبی نیست و ساحر است از يك سو و سحر هم در او اثر کرده از سوی دیگر آنگاه ذات اقدس اله فرمود ﴿أنظر كيف ضربوا الأمثال فضلوا فلا يستطيعون سبيلاً﴾ در سوره مبارکه احقاف اصل آن تهدید به این صورت یاد شده

است اینها فکر می‌کردند که حتماً معجزه‌ای از قبیل معجزات حسی بیاید تا آنها باور کنند و مقبولشان باشد می‌فرماید بگو اینگونه معجزه خواستن که برای اتمام حجت نیست کار باطلی است و دسترسی بر غیب و اطلاع از غیب در اختیار من نیست که من هر روز بخواهم از غیب کمک بگیرم گزارشات غیبی بدهم یا تصرفات غیبی بکنم آیه ۹ سوره مبارکه احقاف این است ﴿قُلْ مَا كُنْتُ بِدَأٍّ مِنَ الرِّسْلِ وَمَا أَدْرِي مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا بَكُمُ إِنِ اتَّبَعُوا إِلَّا مَا يُوْحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾ شما پیشنهاد بدهید من از گزارشات غیبی شما را با خبر کنم یا از امور غیبی چیزی به شما ارائه کنم این که دست من نیست من تابع وحی هستم اگر وحی الهی به دست من رسید چه در بخشهای علم غیب و چه در تصرفات غیبی من انجام می‌دهم وگرنه اینگونه نیست که هر پیشنهادی شما بدید از دست من ساخته باشد.

آن معجزه‌ای که در نوبت دیروز خوانده شد امروز این را از نهج البلاغه ملاحظه بفرمائید که عناد به کجا می‌رسد که انسان در حضور پیغمبر عصر خودش صل الله علیه و آله و سلم حسی ترین معجزه را ببیند و باور نمی‌کند کتاب شریف نهج البلاغه خطبة ۱۹۲ که خطبة قاصعه هست بخش پایانی‌اش به عنوان فضل الوحي مطالبی دارد که آنرا تبرکاً می‌خوانیم آن صفحه آخر این خطبه که خطبه مفصل است در آنجا وجود مبارك حضرت امير دارد که «لقد كان يجاور في كل سنة بحراء» یعنی وجود مبارك پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم هر سال يك مدتی را در کوه حراء مجاورت داشتند «فأراه ولأيراه غيري» تنها من مواظب آن حضرت بودم کسی از این صحنه خبری نداشت «ولم يجمع بيت واحد يومئذ في الإسلام غير رسول الله صل الله علیه و آله و خديجة و أنا ثالثهما» تنها خانه‌ای که اسلام در آنجا رفته بود و در آن خانه وجود مبارك پیغمبر و حضرت خدیجه و من بودم آن خانه ما بود «أرى نور الوحي و الرسالة و أشم ريح النبوة» من نور وحی و رسالت الهی را می‌دیدم همان کسی که می‌فرماید «ما

كنت أعبد رباً لم أره» کسی که خدا را می بیند کلام خدا را هم می بیند این دیدنی است با آهنگ عارضی بیرون نیست تا شنیدنی باشد آن کلام هم دیدنی است هم شنیدنی است هم بو کردنی «أرى نور الوحي و الرسالة و أشم ريح النبوة» نسیم نبوت و عطر نبوت را هم من استشمام می کردم بعد فرمود «و لقد سمعت رنة الشيطان حين نزل الوحي عليه صلى الله عليه و آله» من ناله شیطان را شنیدم فهمیدم این ناله شیطان است و وجود مبارك پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم این ناله چیست؟ «و قلت يا رسول الله ما هذا الرنة؟ فقال» (صلی الله علیه و آله و سلم): «هذا الشيطان» این ناله شیطان است «قد أيس من عبادته»، در این سرزمین او معبود بود برای اینکه هر چه او دستور می داد آنها عمل می کردند اما از این به بعد با آمدن وحی کسی حرف او را گوش نمی دهد بعد فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به حضرت امیر (ع) فرمود: «إِنَّكَ تسمع ما أسمع» تو می شنوی آنچه را که من می شنوم «و ترى ما أرى» آنچه را که من می بینم تو می بینی «إِلَّا أَنَّكَ لست بنبي و لكنك لوزير و إِنَّكَ لعلی خير» تفاوت من با شما این است که من رسول خدا هستم پیغمبرم و تو نیستی و گرنه از نظر ولایت و بهره های معنوی تو بسیاری از این مطالب را دار هستی.

سوال جواب: خیلی از آنها ممکن است عاقبتشان خیر باشند و برگردند دیگر در آن سرزمین با بودن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بت پرستی برچیده شد حالا گناه هست حضرت نفرمود که کسی گناه نمی کند فرمود دیگر کسی عبادت شیطان به صورت بت پرستی رواج ندارد بعد وجود مبارك حضرت امیر (ع) این را اضافه می کند می فرماید «و لقد كنت معه صلى الله عليه و آله لما أتاه الملائ من قریش» من در خدمت حضرت بودم وقتی که گروهی از سرشناسان قریش آمدند تا پیشنهادی به آن حضرت بدهند «فقالوا له يا محمد» صلی الله علیه و آله و سلم سران قریش به وجود مبارك حضرت عرض کردند «إِنَّكَ قد أدعيت عظيماً لم يدعه آبؤك و لا أحد من بيتك»

يك ادعای بزرگی کردی که کسی از نیاکان تو چنین ادعایی نداشت کسی از اعضاء خانواده تو چنین ادعایی ندارد از قبله‌هایت هم کسی چنین ادعایی را ندارد یعنی ادعای نبوت را «ونحن نسألك أمراً» ما از تو يك خواسته‌ای داریم «إن أنت أجبتنا إليه و أريتناه علمنا أنك نبی و رسول» ما يك پیشنهادی می‌دهیم اگر تو انجام دادی و به ما نشان داد می‌فهمیم که پیغمبری «و إن لم تفعل علمنا أنك ساحر كذاب»، اگر این خواسته ما را انجام ندادی می‌فهمیم که کاذبی «فقال صلى الله عليه و آله و ما تسألون؟» وجود مبارك پیغمبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمود پیشنهاد شما چیست؟ «قالوا تدعو لنا هذه الشجرة» تو بخوانی برای ما این درخت را «حتى تنقلع بعروقها و تقف بين يديك» دستور بده این درخت از ریشه کنده شود با ریشه بیاد پیش تو «فقال صلى الله عليه و آله إن الله على كل شيء قدير» خدا بر همه چیز قادر است این که محال عقلی نیست محال عادی است و تحت قدرت خداست «فإن فعل الله لكم ذلك أ تؤمنون و تشهدون بالحق؟» اگر ذات اقدس اله بخواهد این درخت را با تمام ریشه‌هایش از جا کنده شود و بیاید بیرون شما ایمان می‌آورید؟ «قالوا نعم» آنگاه وجود مبارك پیغمبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمود «فإنی سأريكم ما تطلبون» حضرت دو تا معجزه در این جا دارد یکی معجزه حسّی که الان نقل می‌کنیم یکی هم معجزه معنوی است فرمود من این کار را می‌کنم به اذن خدا و خدا برای شما این کار را انجام می‌دهد اما «و إننی لأعلم» این در مکه است هنوز حکومت اسلامی تشکیل نشده هنوز حضرت مهاجرت نکرده هنوز به مدینه نرفته‌اند هنوز جنگ بدر و حنین و امثال ذلك پیش نیامده فرمود: «و إننی لأعلم أنّکم لا تفيئون إلى خيرٍ» من می‌دانم که شما به خیر بر نمی‌گردید می‌توانید ولی این کار را نمی‌کنید «و إنّ فيكم من يطرح في القليب» در شما کسانی هستند که بالاخره در چاه هستند قلیب همان چاه بدر بود حضرت قبل از اینکه جنگ بدر باشد و مسلمانها پیروز شوند و کفار شکست بخورند و لاشه‌های آنها را در قلیب بی‌اندازند خبر داد الان هم شما وقتی بین مکه و مدینه به چاه بدر

سری بزید آنجا این هست البته آن چاه که فعلاً نیست ولی يك نمادی برای چاه درست کرده‌اند که يك طناب و
 دلو هست آنجا گزارشگرها خوب باخبرند قبور شهدای بدر هم مشخص و محصور است پشت این دیوار شهدای
 بدر رضوان الله تعالی علیهم آن لاشه کفار است آنجا حضرت يك قلیب و چاهی کند و نعش این کفار را در چاه
 انداختند فرمود من می‌دانم که در بین شما کسانی هستند که در آن قلیب انداخته می‌شوند «وإنَّ فیکم من یطرح فی
 القلیب و من یحزب الأحزاب» در بین شما کسانی هستند که حزب و باند درست می‌کنند و همانهایی هستند که بعدها
 در برابر وجود مبارك حضرت امیر ایستادند. فرمود من این کار را می‌کنم ولی شما ایمان نمی‌آورید و آینده شما هم
 این خواهد بود بعد حضرت امیر می‌فرماید: «ثم قال صلی الله علیه و آله»: حضرت به درخت خطاب کرد «یا ایتها
 الشجرة إن كنت تؤمنین بالله و الیوم الآخر و تعلمین انی رسول الله فانقلعی بعروک حتی تقفی بین یدی بإذن الله»
 فرمود اگر ایمان به خدا داری و به رسالت من مؤمنی با تمام ریشه‌های حرکت کن و بیا اینجا مثل اینکه انسان به
 کسی دستور می‌دهد که با همه ابزاری که دارد حرکت کن و بیا اینجا اینگونه از احادیث کم نیست يك عده از
 بزرگان در عین احترام گذاشتن به دروس رایج در حوزه و دانشگاه دنبال چیز دیگر هستند آنها در ضمن اینکه
 درس و بحثی دارند به دنبال همشاگردی و هم بحث و هم درسی هستند که چیز دیگری یاد بگیرند حالا مثلاً
 مرحوم شیخ انصاری رضوان الله تعالی علیه با هم دوره هایش درس خواند و فقیه شد و نامی شد خوب عظمت او
 قابل انکار نیست اینها هم دوره‌ها و شاگردان و استادانشان مشخص است اما يك عده‌ای که راه دیگری طی
 می‌کنند می‌گویند هم کلاسی‌های ما همشاگردیهای ما هم بحثهای ما هم درسیهای ما يك تکه چوب است و يك تکه
 سنگ است و يك تکه آهن اینها هم دوره‌ای ما هستند ما با اینها هم درسیم آن يك تکه سنگ همان سنگی است که
 مرحوم شیخ طوسی در تبیان نقل کرده بعدش هم زمخشری در کشاف نقل کرده و هم شیعه‌ها و هم سنی‌ها نقل

کرده‌اند که وجود مبارك پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم فرمود يك سنگی بود که هر وقتی مرا می‌دید، قبل مقام نوبت من، «كان ویسلم علیّ وأنا أعرفه الآن» الان هم من آن را می‌شناسم هر وقت این سنگ مرا می‌دیدید سلام می‌کرد قبل از اینکه من پیغمبر شوم و الان من آن سنگ را می‌شناسم اما آن يك تکه آهن همان جریان آهن که دست حضرت داوود بود که ﴿وَأَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ﴾^۳ آن يك تکه چوب هم چوب حنّانه بود که الآن نمادی از آن در مسجد النبیّ (ص) وجود دارد و وجود مبارك پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم به این چوب تکیه می‌داد و سخنرانی می‌کرد و خطبه‌های نماز جمعه را می‌دادند و می‌خواندند بعد از اینکه به آن حضرت عرض کردند شما خسته می‌شوید اجازه بدهید برای شما منبری تهیه کنیم و حضرت اجازه فرمودند وقتی منبر تهیه شد حضرت از این ستون فاصله گرفت و به منبر بنشینند این ستون جزع کرد و ناله این ستون را همه شنیدند این جریان ستون حنانه این را هم ما نقل می‌کنیم هم برادران اهل سنت وجود مبارك حضرت برگشتند و این ستون را در آغوش گرفتند و این ستون آرام شد این که می‌گویند.

بنواخت نور مصطفی آن استن حنانه را کمتر ز چوبی نیستی حنانه شو حنانه

شو

همین است آنها بدنبال يك چنین همکلاسهایی می‌گشتند شاگردانی اینچنین هم بحثهای اینچنین هر زمانی بالاخره حجت حق که هست الان کاری که از وجود مبارك پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم ساخته بود به استثنای مقام نبوت و تشریع از دست حضرت ولی عصر (عج) ساخته است اینها يك کاری نیست که امام معصوم (ع) نتواند آن را انجام بدهد بنابراین آنها این راه را دارند می‌روند در اینجا هم حضرت به این درخت فرمود اگر به من ایمان

داری بلند شو بیا. این راه هم هست و بسته نیست آن راه معمولی هم که کسانی بیایند و فقیه بشوند و حکیم بشوند و فیلسوف شود این راه معمولی هم هست اما آن راه هم هست. اما این راهها دیر نتیجه می دهد يك راه دیگری است که اگر کسی رسید به آنجا طوبی له و حسن المنآب.

به هر تقدیر حضرت فرمود اگر مؤمن هستی با تمام ریشه های حرکت کن و بیا وجود مبارك حضرت امیر(ع) قسم یاد می کند می فرماید «فوالذي بعثه بالحق» قسم به ذات خدایی که پیغمبر را به حق مبعوث کرد «لأنقلعت بعروقه» با تمام ریشه ها کنده شد «و جاءت و لها دويّ شديد» با سرعت هم آمد «و قصف كقصف أجنحة الطير» مثل این که طائری پر زنان پرزان می آید این هم با شاخه ها متحرك آمد «حتى وقفت بين يدي رسول الله صل الله عليه و آله مرفرفة» این شاخه هایش هم تکان می داد «و ألقّت بغصنها الأعلى على رسول الله صلى الله عليه و آله» این شاخه بلندش را روی دوش حضرت انداخت «و ببعض أغصانها على منكبي» بعضی از شاخه هایش را روی دوش من انداخت «و كنت عن يمينه صلى الله عليه و آله» من طرف راست حضرت بودم «فلما نظر القوم إلى ذلك قالوا علواً و استكباراً» با این که آیه یبني را دیدند طبق خوی برتری طلبی و استکباری که داشتند خدمت پیامبر (ص) عرض کردند «فمرها فليأتك نصفها و يبقی نصفها» به حضرت عرض کردند دستور بدهید که این درخت نصف شود نیمی بماند و نیمی برود سرجایش «فأمرها بذلك فأقبل إليه نصفها كأعجب إقبال و أشده دويّاً» این نصف جلو آمد آن نصف دیگر ماند «فكادت تلتف برسول الله صلى الله عليه و آله» آن نصفی که آمد نزدیک بود بچسبد به حضرت و او را در آغوش بگیرد باز این سران قریش «فقالوا كفراً و عتواً فمر هذا النصف فليرجع إلى نصفه كما كان» به این نصفی که آمد دستور بده که برود به آن نصف اول ملحق شود دوتایی همان حالت اولی پیدا کنند و درخت سالم و کامل شوند «فأمره صلى الله عليه و آله فرجع» حضرت به آن نصف دستور داد برود

سرجایش با آن نصف قبلی متحد شود و يك درخت واحد را تشكيل بده وجود مبارك حضرت امير(ع) می‌فرماید «فقلت أنا: لإله إلاّ الله إني أول مؤمن بك يا رسول الله و أول من أقرّ بأنّ الشجرة فعلت ما فعلت بأمر الله تعالى تصديقاً بنبوتك و إجلالاً لكلمتك» من حرفم اين بود ولی آنها گفتند «فقال القوم كلّهم بل ساحر كذاب عجيب السحر خفيف فيه» بعد اهانت هم کردند گفتند «وهل يصدّقك في أمرك إلاّ مثل هذا (يعنونني)» گفتند که در اين کار غير از علی کسی باورت نمی‌کند آنوقت حضرت امير از خودش تعريف می‌کند اين با اینکه بنای آنها بر اين نیست خودشان هم فرمودند «تذكرة من نفسه قبيحة» هم در آن نامه‌ای که به دربار امری نوشت فرمود ما نمی‌توانيم از خودمان چیزی بگوئيم اما اینجا می‌فرماید که «وإني لمن قوم» برای اتمام حجت «لا تأخذهم في الله لومة لائم» يك خودمان هستند که سرزنش ملامت گران در آنها اثر نمی‌کند من از آن قوم يك عده هستند که علامت آنها علامت صديقين است من از آن گروه هستم «سيماهم سيما الصديقين» سيما یعنی علامت و سمة سمة موسوم یعنی علامت و نشانه «و كلامهم كلام الأبرار» يك گروهی هستند که چندین صفت دارند من جزء آن گروه هستم «وإني من قوم لا تأخذهم في الله لومة لائم» من جزء اين گروه هستم يك، «سيماهم سيما الصديقين» من جزء اين گروهم دو، «و كلامهم كلام الأبرار» سه، «عَمَّارَ اللَّيْلِ و منار النهار»، اينها شب را معمور نگه می‌دارند مغروب نیست آنکه شب را تا صبح می‌خوابد او در يك سرزمين موات و مخروب زندگی می‌کند آنکه سحر بيدار است و بالاخره شب زنده داری دارد شبش همانطوری که بيت گاهی بيت معمور است زمان نیز زمان معمور است واليل المصورة است من جزء عامران شب هستم که شب را معمور نگه می‌دارم نمی‌گذارم خراب شود «و منار النهار» روز هم وسیلة روشنی هستم «متمسكون بحبل القرآن» عده‌ای هستند که به طناب قرآن تمسك می‌کنند من جزء آنها هستم «يحيون سنن الله و سنن رسوله» صل الله عليه و آله و سلم من هم جزء اين گروه هستم «لا يستكبرون و لا يعلون و لا يغفلون و لا

یفسدون» من جزء این گروه بعد فرمود این گروه «قلوبهم فی الجنان و أجسادهم فی العمل» نه اینکه بعد از مرگ به بهشت می‌روند بعد از مرگ بدنشان به بهشت می‌رود این مال قبل از مرگ است فرمود يك عده‌ای هستند که دلشان در بهشت است بدنشان در کار است نه اینکه بعد از مرگ چون بعد از مرگ هم دل در بهشت است هم بدن فرمود «قلوبهم فی الجنان و أجسادهم فی العمل».

در جریان کمال در کلمات حکیمانه حضرت (در شماره ۱۴۷ کلمات حکیمانه) است که با کمال سخن دارند آنجا هم از مردان الهی که سخنی به میان می‌آورند می‌فرمایند اینها کسانی هستند که «بأثروا روح اليقين واستلنوا ما استعوره المترفون وأنسوا بما استوحش منه الجاهلون وصحبوا الدنيا بأبدان أرواحها سَلَقَةُ بالمحل الأعلى» اینها در دنیا هستند با دنیا هستند و مصاحب دنیا هستند و آن کارها و وظائف شرعی‌شان را انجام می‌دهند اما ارواح اینها به محل اعلی متعلق است «اولئك خلفاء الله في أرضه و الدعاة إلى دینه» اینها کسانی هستند که مردم و جامعه را به دین خدا دعوت می‌کنند «آه آه شوقاً إلى رؤيتهم» بعد فرمودی «انصرف يا كميل إذا ثنت».

این معجزه بین را آنها دیدند مع ذلك ایمان نیاوردند وجود مبارك پیغمبر فرمود شما اینها را می‌بینید و ایمان نمی‌آورند از اینجا پاسخ برخی از سوالهایی که از بحث دیروز طرح شده بود روشن می‌شود یکی از سواها این بود که چون برای انسان فطرتش توحیدی و الهی است و آن ذاتی است و عوض نمی‌شود و ذاتی لایزول و کفر عرضی است و عرض مفارق است و عرضی یزول بنابراین عذاب ابدی با این اوصاف وجهی ندارد بالاخره هر کسی اگر کافر هم باشد معنا ندارد که با کفر عذابش ابدی شود؟

پاسخش این است که برای اینگونه از کفار که معجزه بین را دیدند و مع ذلك ایمان نیاوردند کفر حال نیست يك، بلکه هم نیست دو، بلکه بمنزله فصل مقوم است این سه. براساس حرکت جوهری تبیین اینها خیلی سخت

نیست و قرآن کریم مطالبی دارد که اگر آن مطالب بخواید به زبان علمی بیان شود این مسئله حرکت جوهری و جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء اینها راه خوبی است برای تبیین اینها انسان گاهی به جایی می‌رسد که ذات اقدس اله می‌فرماید «و لئن أتیت الذین أوتوا الكتاب بكل آية ما تبعوا قبلتك» فرمود اینها پیشنهاد آیه و معجزه می‌دهند هر معجزه‌ای که اینها خواستند اگر بیاوری اینها باورش‌ان نمی‌شود بجایی هم می‌رسد که خدا می‌فرماید «سواء علیهم أأنذرتهم أم لم تنذرهم لا یؤمنون» اینها معجزه‌ای نبود که لازم باشد ببینند و ندیده باشند بنابراین کفر برای اینها جزو گناهان حال نیست يك، کفر برای اینها جزو گناهان ملکه‌ای نیست دو، چون حال سریع الزوال است ملکه قابل زوال است ولی در طول زمان کفر برای اینها به عنوان فصل مقوم بر اساس حرکت جوهری به منزله ذاتی این سه، نه ذاتی به معنی ماهیت یعنی جنس و فصل چهار، بلکه ذاتی ای که جزو هویت است پنج، این امور پنجگانه می‌تواند توجیه‌گر جریان ابدیت عذاب اینها باشد البته اگر ذات اقدس اله بخواید هر کس را مشمول عفو بکند راه خاص خودش را دارد.

اما این سوال که فرق معجزه و کرامت چیست سواها را مواظب باشید که هرچه مربوط به محور این آیه است و با آن آیه هماهنگ است در همان زمینه باشد.

سوال جواب: این فصل اخیرشان. در طول هم هستند در عرض هم که نیستند آن فطرت در جای خودش محفوظ است این هم روی آن می‌آید اگر کسی آن فطرت را از دست بدهد مثلاً بشود حیوان یا گرگ یا مار و عقرب خوب مار و عقرب که از کار خودشان لذت می‌برند و رنج نمی‌برند فرضاً کسی شده مار، مار که معذب نیست همان لذتی که طاووس از زندگی می‌برد مار و عقرب هم همان لذت را می‌برد از خوردن و تولید و فرزند پروری شان اینطور نیست که مار لذت نبرد و طاووس و تیهو لذت ببرد اگر کسی حیوان شده است معنایش این

نیست که نظیر حیوانهای دنیا شود نظیر این است که فهو انسان حیوان این انسان است ما دامی که در دنیا است به حساب منطق عادی این نوع الانوع است ولی در حسابهای تفسیری و حکمی انسان نوع سافل و متوسط است نه نوع الانوع تحت انسان چندین نوع است حالا تا کدام راه را انتخاب کند و چه راهی را برود این هنوز در راه است و در سر چهار راه است یا بهیمه می شود یا درنده می شود یا اگر افتاد در جریان سیاست و بازیهای سیاسی جزو شیاطین انس می شود یا اگر راه فضیلت را طی کرد مسیر فرشته را طی می کند آینده او یکی از این انواع چهار گانه است یا بهیمه است یا درنده است یا جزو شیاطین انس است یا اولئك مع الملائكة است که حضرت امیر سلام الله علیه در باره برادرش جعفر طیار رضوان الله تعالی علیه فرمود خیلی ها به جبهه جنگ می روند و شهید می شوند ولی اگر کسی از خاندان ما شهید شد مثل حمزه سلام الله علیه می شود سید الشهداء خیلی ها جانباز می شوند ولی نظیر برادرم جعفر طیار که خداوند به او دوتا بال داده است در بخشهای دیگر دارد که با این دو تا جناح «تطير مع الملائكة في الجنة» این می شود اولی أجنحة مثنی و ثلاث و رباع تا انسان چه راهی را طی بکند بنابراین وقتی که در دنیا انسان را در برابر حیوانات می شمرد اینها در عرض همند برخی فرس هستند بعضی غنم هستند و برخی انسان هستند اما حیوانی که در قیامت مطرح است که فرمود ﴿فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا﴾^۴ آن يك ﴿أولئك كالأنعام﴾^۵ يك بهیمه ای نیست که در عرض انسان باشد چون در بهیمه مثلاً می گوئیم که حیوان ساهل که ناطق صادق نیست بر انسان این را اطلاق می کنیم که حیوان ناطق دیگر ساهل و ناهق و امثال ذلك صادق نیست اما براساس حرکت جوهری این انسان است که همه شئون انسانیست خود را در بهیمت صرف کرده و هو انسان و حیه این فصولی که می شمرد نه اینکه حالا مار باشد و انسان نباشد اینکه تمام کارهایش نیش زدن بود آبروی افراد

را ببرد و نیش بزند و مال کسی را ببرد و جان کسی را مسموم ببرد و فکر کسی را مسموم بکند این این چنین نیست که حیه شود و انسانیت خود را از دست بدهد فهو انسانٌ حیّةٌ چطور ما درباره این اجناس و فصولی که سلسله شان محفوظ است می گوئیم جوهرٌ جسمٌ نامٌ متحرکٌ بالارادة حیوانٌ ناطقٌ همه را پهلوی هم می گوئیم اینطور نیست که چیزی ناطق شد حالا جوهر یا جسم یا نامی نباشد آنها در او بودند اخیر آن می شود انسان این جا چون انسان سر چهارراه ایستاده و اینطور نیست که انسان تبدیل شود به گرگ خوب اگر انسانی درنده این عالم شده گرگ آن عالم که این عذاب نیست مگر گرگها از زندگی شان کم لذت می برند گرگ که نمی داند که برای او بد است ولی انسان انسان است و می داند که گرگ شده است و تمام عذاب از اینجا شروع می شود و تمام نیش ها را چون گرگ است باید بزند و به هیچ کس هم نیش نمی زند فقط باید به خودش نیش می زند این می شود ابدیت عذاب این ترسیم ابدیت عذاب است.

فرق کرامت و معجزه این است که در معجزه يك تحدى هست تحدى یعنی مبارز طلب کردن دعوا و مبارز خواستن دعوا یعنی ادعا اگر کسی ادعای نبوت و امانت بکنند ادعای مقامی از طرف ذات اقدس اله بکند بعد بگوید من دلیل معجزه است و اگر شما شك دارید مثل این بیاورید اگر ادعایی باشد و مبارز طلب باشد هل من مبارز گفتمی باشد بعد يك کاری را بکند این را می گویند معجزه اما اگر با تحدى همراه نباشد کرامت است این يك، و کرامت هر انسانی هم به برکت انسان کامل معصوم آن عصر است مگر اینکه از خود آن معصوم صادر شود.

مطلب دیگر این است که معجزه از سنخ علم حصولی نیست که کسی درس بخواند و معجزه بیاورد این به قداست روح وابسته است ممکن است که يك علمی روی اعجاز حاصل شود یعنی کسی معجزه عالم شود این ممکن است یعنی خود علم بر اساس اعجاز پیدا شود پس معجزه از سنخ علم حصولی نیست که انسان درس بخواند و به

پیغمبر بگوید چه کار کردی که اینگونه شد ما هم بکنیم چه کار کردی معنا ندارد به درخت فرمود بیا و آمد به درخت گفتم بیا آمد این که دیگر چه کار کردن ندارد من که کاری نکردم يك فنی و علمی و عملی که من اِعمال کرده باشم اینها نبود این دیگر با درس حل نمی شود که چکار کردی چه جور جور ندارد اگر کسی خلیفه الله باشد کلام او بر اساس ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۶ می شود يك پیوند می خواهد و این علم الوراثة می خواهد نه علم الدراسة علم الوراثة هم که با کسب حل نمی شود بنابراین این از سنخ درس و بحث و علم حصولی و فکری اینها نیست بر خلاف علوم دیگر تمام علوم غریبه از قبیل علم فکری است استاد دارد و کتاب دارد و مبادی دارد و موضوع و محمول و مسئله دارد قابل خواندن است قابل یاد گرفتن است حالا یا کم یا زیاد و این معجزه از سنخ علم حصولی نیست که ما چکار بکنیم معجزه بکنیم اینگونه نیست می شود معجزه را در همین حدّهایی که مثلاً رواج دارد انسان بفهمد ولی کنهش و آن کیفیتش و آن جورش اینطور نیست مثل اینکه خیلی ها می توانند از صاحب کندو سوال بکنند که بالاخره شما چگونه عسل تولید می کنید اینها بله علم است اما عسل چه مزه ای دارد چگونه معنا کند عسل را بگوید شیرین است فقط اما شیرینی آن با شیرینیهای دیگر فرق می کند این را تا انسان نچشد نمی فهمد عسل چه مزه ای دارد این دیگر با فکر و درس خواندن حل نمی شود عسل سازی بله علم است اما عسل یابی که دیگر علم نیست.

مطلب دیگر این که در جریان قرآن کریم همه معجزه است منتها قرآن کریم سخنان دیگران را هم که نقل می کند به سبک معجزه نقل می کند منتها اعجاز قرآن تحدی اش به سوره است به آیه نیست نفرمود اگر شما در معجزه بودن قرآن شك دارید يك آیه مثل این بیاورید بلکه سوره ای مثل این بیاورید حرف های دیگران را چه عبری باشد چه

عربی باشد چه سریانی و فارسی و تازی باشد آنها را هم امینانه و صادقانه نقل می‌کند و هم به سبک معجزه نقل می‌کند یعنی هم علم غیب دارد که مثلاً چند صد سال قبل که اثری از آنها نیست کی بود و چه چیزی گفت و همان هایی که علم دارد با صداقت نقل می‌کند و به طرزی نقل می‌کند که از نظر فصاحت و بلاغت بی‌نظیر باشد اینها از عناصر محوری نقلهای قرآن کریم است.

جواب سؤال: ممثل است وحی یابی ممثل است مطلب دیگر این است که آنچه که مرتاضها و امثال ذلك دارند این چون روح را انسان وقتی منصرف بکند به يك سمتی چون امر مجرد است از گذشته یا آینده فی الجمله با خبر می‌شود اما گاهی سهو دارد گاهی نسیان دارد گاهی دروغ دارد گاهی غفلت دارد اما هیچ کدام از این نقائص در حریم وحی راه ندارند انسان همانطور که گاهی خواب می‌بیند خواب صادق می‌بیند گاهی هم ممکن است در بیداری در اثر انصرافهایی که برایش حاصل می‌شود چیزهای خوبی ببیند اما حالا آیا با فرشته تماس گرفته است یا نه؟ یا با جن تماس گرفته یا نه خیلی ها با جن تماس می‌گیرند آنها به يك قدری راست می‌گویند يك قدری دروغ می‌گویند آن‌که هم از نظر نقص و کذب و هم از نظر آمیختگی با سهو و نسیانش اینها نقائصی است که در این علوم مرتاضها و نظیر اینها است و هرگز به حریم وحی راه پیدا نمی‌کند.

و اما اینکه چرا ذات اقدس اله فرمود ملت ابراهیم و خود ابراهیم را نفرمود برای اینکه کسی خیال نکند ابراهیم رهبر پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم بود گرچه ابراهیم ذوب در مکتب شده است اما برای تثبیت این مطلب که اگر قبل از اسلام بود ایشان تابع همان مسیر انبیاء بود آنطوری که وجود مبارك حضرت امیر در همین خطبة قاصعه دارد که دو فرشته از بزرگترین فرشته های الهی از دوران کودکی و خردسالی پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم معلم و مربی او بودند و در خدمت او بودند که هر چه او می‌خواهد و می‌اندیشد و می‌گوید در يك

مسیر مستقیم باشد من لدن فطامه از زمانی که از شیر گرفته شد به مکتب فرشته ها رفت تا آخر این را در خطبة قاصعه دارد بنابراین اگر درباره آن حضرت گفته شد ملت ابراهیم از این سنخ است حالا اگر سولاتی مربوط به آیات بعد هست بعداً مطرح شود این در باره این بحث.

والحمد لله رب العالمين